



# عبدالستار فاضل حکیمانه

وینگنشتاین و پولانی، هر یک نظام منجم با هم ترکیب شده (۲) و این تمدن سر چشمه‌های پدای فلسفی او را تقاطعی جلوه می‌دهد. هابک او دید که کثرت به اثبات گرای و لذت‌باوری حمله می‌شود و اینکه نظم در جهان محصول ذهن خلاقه انسان است و از این رو تنها در حدود توانایی عقل انسان می‌توان به تفحص پرداخت. هیچ‌گاه نمی‌توان به موضعی استعلایی دست یافت و از آن موضع به جهان نگریست. برداشت ما از جهان مبتنی بر رابطه ما با جهان است. او تأکید می‌کند که گرچه نظم تجربی محصول ذهن خلاقه است و چهار چوب‌های ذهنی نیز تکامل می‌یابند و ذهن خود نیز تابع قواعدی است ولی نمی‌توانیم این قواعد را بفهمیم (۳) به عبارتی انسان فاقد هر نوع آگاهی از جنس فراآگاهی و «هرون آگاهی» است هر چند چیزی به نام فراآگاهی وجود دارد که همواره مورد دسترس فهم انسان است. به عبارتی دیگر ترک کامل ذهن به وسیله ذهن ممکن نیست و از این رو نمی‌توانیم نسبت به جامعه موضعی بیرونی و استعلایی اتخاذ کنیم.

بعین ترتیب هابک را می‌توان وادار کرد که بگوید که رسیدن به شناخت واقعی جهان آن گونه که هست را ممکن ندانسته و در کل نگاهش نسبت به هر شناختی شکاکانه است و اینکه آنچه که ما می‌بینیم تنها نمودی (phenomenon) از واقعیتی دست‌نیافتنی است و ما هرگز نمی‌توانیم به واقعیت چیزها در جهان دست یابیم. چرا که همیشه یا پیش‌فرض‌ها و قریله‌ها و فرض‌ها در ذهن ما وجود دارند و واقعیت‌ها را می‌توانیم در ذهن ما مستقیماً درک کنیم. هابک برخلاف پیوسته‌ها معتقد بود درک ما از جهان خارج مبتنی بر داده‌های حسی محض نیست بلکه بر رابطه ما با جهان استوار است. ذهن اختیار را برای ما شناختنی می‌کند هر چند ذهن نیز فاقد هر نوع آگاهی است در ذهن و رفتار انسان سلسله مراتبی از قوه حاکم است که لایس‌ترین آنها در حوزه فراآگاهی (meta conscious) قرار

دارند. تأکید بر ناتوانی ذهن در دریافت قواعد حاکم بر گذشته آگاهانه به معنای نفی عقل‌گرایی دکارتی نیز بود که به موجب آن ذهن انسان می‌تواند خود را بشناسد. پانچ حکومت فرایند فکری آگاهانه و خردمندانه قرار گیرد. اما هابک می‌پنداشت ذهن انسان دارای نوعی استقلال است به این معنا که خود آگاهی ذهن یعنی ترک کامل ذهن یا ذهن ممکن نیست و شناخت ما پیش از آن است که به زبان در می‌آید و زبان یا حجاب زبان توان درک و بیان کلیت شناخت ذهنی را ندارد.

بی‌اسد این نظر در جامعه‌شناسی این است که هم‌چنان از لحاظ فلسفی رسیدن به موضعی استعلایی جهت‌دگرگون کردن جامعه ممکن نیست و هر قدری نیز تنها تعدادی هرونی است (۴) برخلاف پندار عقل‌گرایی کثرت نظم‌یابیدن اجتماع محصول عقل نیست و ناممکن بودن برنامه‌ریزی از اینجاست می‌شود. از جمله دلایل مهمی که هابک جهت‌دگرگون‌سازی متمرکز اجتماعی کنش‌ها را که عمده شناخت ما از جهان دارای خلقت عملی است و نه علمی و ریشه در آداب و سنن دارد و این شناخت‌های عملی را نمی‌توانیم در ذهن یک فرد واحد متمرکز ساخت و هر گونه برنامه‌ریزی مبتنی بر نظریه شناخت‌گست و هدایت آگاهانه ممکن نیست (۵).

او در کتاب «تخلیفات علم» به علم‌باوری (و نه علم) حمله می‌کند و اینکه علم‌باوری نوعی به کارگیری غیر منطقی و نامناسب شیوه‌های علوم طبیعی در زمینه علوم اجتماعی است. متدولوژی علوم طبیعی عین‌گرایانه و متدولوژی علوم اجتماعی مبتنی بر داده‌های ذهنی است و این البته به معنای ذهن‌گرایی چمنی نیست زیرا اما اندهمان گروهی نداریم و ذهنیت انسان‌ها در نزد تک افراد است و به این ترتیب ذهن فرد و اندیشه‌های باستانی بستر و نقطه آغاز نظریه اجتماعی باشند. قیاس‌گرایی هابک به معنی نفی جامعه و اجتماع نیست. او معتقد است آنچه قابل شناسایی است فرد است. حال آنکه کل‌های اجتماعی غیر قابل شناختند و اساساً وجود ندارند. مثلاً دانشگاه تهران یک کل اجتماعی است که کسی هرگز آن را ندیده است بلکه فرضی است که افراد گرفتارند به همین سبب رابطه میان افراد هم به چیزی می‌انجامد که ما انسان را جامعه گذاشتیم اما کسی آن را ندیده و نیافریده است. حال فرض گرفتن صرف چیزی (مثلاً جامعه) به معنی وجود آن نیست. چرا که مثلا فرض رابطه میان افراد جامعه فقط یک فرضیه است. چه بسا که ابطال گردد (تأثیر پیرو و نیاید به آن اصالت داد. به بیانی دیگر یافتن نقطه‌های ارضی می‌تواند از آن نظری جامع در مورد جامعه به صورت یک کل به دست آورد و بر حسب آن زندگی اجتماعی و اجتماعاً طراحی شود. در شناخت اجتماع است (۶).

در اینجا باید دید که گونه‌های بسیاری فرد در پیش هابک ذکر گردید که به سبب روی آن نظر پانچ را بر پایه جامعه و رد سیاست‌های برنامه‌ریزی و عدالت محور قرار می‌دهد. هر چند این معنی فلسفی گسترده‌تری بیشتری دارد اما جهت طولانی شدن این مقاله از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

هابک در طول حیات علمی‌اش به سیاست‌های دولت‌های واقعی حمله نمود و عقایدت ساختارگرایان تقلید از پیرو و با عرصه عقایدت تکاملی (Evolutionary Rationalism) فهم فلسفه‌اش را بیان تر نمود.

عقایدت ساختارگرا (Constructivist Rationalism) به معنی چرخ بر هم زدن بی‌گناختن طرحی نو است که دکارت را می‌توان نقطه عطف آن دانست. اما هابک از عقایدت تکاملی که به معنی تکامل تدریجی و آهسته نهادهای اجتماعی است دفاع می‌کند (۷) که واقعیت جامعه و بازرگانی چیزی غیر از نظم خودملک‌بخش نیست و تلاش دولت جهت دادن نظمی به بازار زمینه پیدایش توانایی‌ها را فراهم ساخته است. او در کتاب «هنید آزادی» که در ۱۹۶۰ منتشر ساخت

تأکید کرد که اصل بنیادی تمدن غرب آزادی است که به تدریج دست‌خوش فراموشی شده است و به دام توانایی‌ها رسیده است. آزادی مورد نظر هابک آزادی مورد توجه لیبرال‌های قدیمی یعنی آزادی منفی است یعنی فقدان اجبار و محدودیت آزادی مثبت مورد نظر میل و آزادی ناقص است بلکه خدش‌های به آزادی می‌دهد او متذکر می‌شود آزادی را تنها با قانون می‌توان حفظ نمود و هر آزادی‌خواه نوع قانون آمرانه یا دستوری و قانون عادلانه یا درست نام می‌برد. در صورت قانونی است که بازدارنده و نهایی است و حدود آزادی فردی را محترم می‌شمارد. این قانون بیشتر معین می‌سازد که چه عملی را نباید انجام داد. تا اینکه چه عملی را باید انجام داد و حتی در این راستا از دو مجلس هر نام می‌برد که یکی از آنها را احداث می‌کند و مجلسی هم که قانون می‌گذارد.

هابک تملی نظریه‌اش را در راستای رد نظریه کینز و اقتصاد رفاهی برنامه‌ریزی شده قرار داد و بیان داشت لازمه سیاست‌های کینز به دست و انشراق کامل و عینی نسبت به کاره روابط واقعی زندگی اقتصادی است که در واقع هیچ مدیر و سیاست‌گذاری نمی‌تواند به این انشراق برسد (۱۰).

پول نهادهای اجتماعی است نه ساخته دولت و نباید کنترل و تنظیم آن به عهده دولت باشد و اساساً سیاست پولی در جامعه‌ای که به جز دولت نهادهای دیگری هم بر پول مؤثر هستند بی‌معنیست. که در اینجا می‌توان تأثیر مکتب اقتصاد اتریشی را بر هابک مشاهده کرد (۱۱) تورم هر گونه آزادی را از افراد سلب می‌کند که مهم‌ترین منشأ آن دخالت‌های دولت است. در بحث عدالت و عادلانه بودن امور و وضوح‌ها هابک معتقد است که اعمال و رفتارهای انسان‌ها و جامعه‌ها می‌تواند به بخشی که آگاهانه انجام شده و بخشی که ناآگاهانه صورت پذیرفته تقسیم کرد. ما نمی‌توانیم در مورد شرایط وضوح‌ها و حتی رفتارهایی که آگاهانه نیستند یعنی از عدالت دانسته باشیم بلکه عدالت را فقط در مورد انسان می‌توان به کار برد که آیا رفتار خاصی عادلانه هست یا نه؟ مثلاً نمی‌توانیم توزیع ثروت در جامعه را که عمدی نیست عادلانه یا ناعادلانه تصور زیرا این وضوح‌ها نتیجه مکتب خودمختار بازار است. هابک معتقد بود موسیالیسم و دولت رفاهی نه تنها مطلوب نیست بلکه ناممکن است زیرا مبتنی بر پنداری از شناخت است. زیرا جزئیات ملموس و غیر ملموس فرولقی هست که از محدوده دسترس دیگری عقل و خرد می‌گریزند. دوم اینکه جامعه موضوع شناخت ایستایی نیست که در برابر تحقیقات و جست‌وجوهای چنین عقل و خردی بی‌تغییر باشد زیرا عوامل مختلفی از جمله عنصر فکری هر گونه برنامه‌ریزی را تغییر می‌دهد و سوم اینکه قسمت اعظم شناخت‌ها عملی است که تنها در ذهن تمام افراد جامعه موجود است و امکان تمرکز آنها وجود ندارد و بدین ترتیب هابک سیاست‌های متمرکز و برنامه‌ریزی در دولت‌های رفاهی را مورد حمله قرار داد و نقش فرولقی در احیای اصول لیبرالیسم کلاسیک در قرن بیستم ایفا کرد و خود را شایسته عنوان مهم‌ترین نماینده لیبرالیسم نو کرد (۱۲).

۱- رولفدج انسیکلوپدی اوف فیلسوفی  
۲- گری جان فلسفه سیاسی هابک ترجمه خلیلی دوجیمی  
۳- طرح نو چاپ اول ۲۹ ص ۳۰  
۴- فلسفه هابک فیلسوفان سیاسی قرن بیستم خلیلی  
۵- هابک، هنر کوچکی ۳۳  
۶- گری، بی‌سبب ۱۲  
۷- سبب به عدالت و جامعه یعنی اقتصاد‌های جامعه‌شناسی هابک  
و نظریه ۱۲  
۸- هابک، حسین لیبرالیسم و نقطه‌های تاریخی، ص ۸۲  
۹- هابک، ص ۸۲  
۱۰- هابک، ص ۱۲  
۱۱- گری، ص ۳۰  
۱۲- پیشینه عقل بر سیاست، ص ۸۸  
10- Edward 74, p24